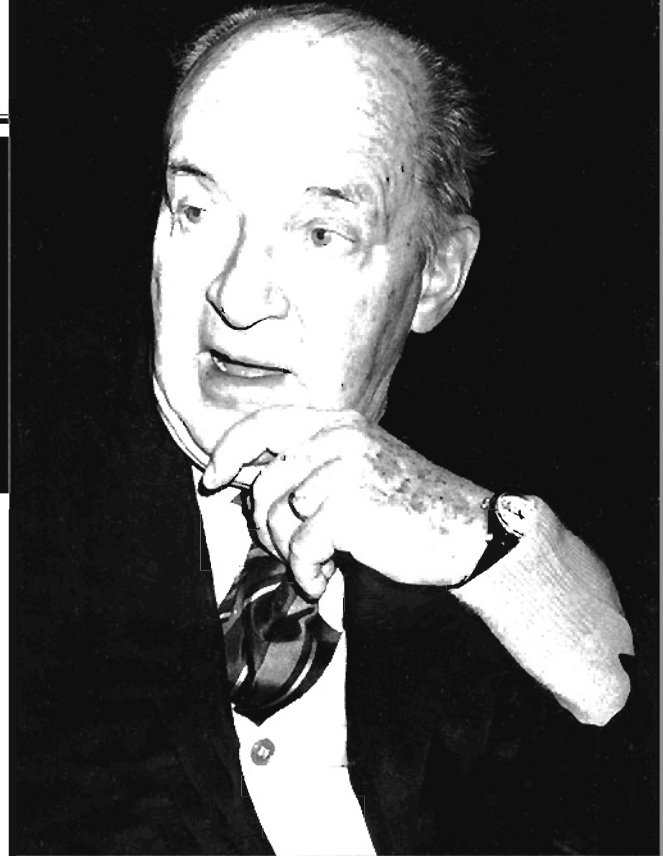


لولیتا:

مازیار اولیایی نیا



«لولیتا» در واقع متن دستنویسته هامبرت هامبرت است. هامبرت در ابتدا خاطرات دوران کودکی خود را در اروپا برای ما بازگو می کند. او درباره عشق دوران کودکی خود به آنابل تعریف می کند و مرگ آنابل را سرچشمه ضربه روانی بر خود می داند که باعث شده است امروزه او به دختران کم سن و سال نظر داشته باشد و آنها را موضوع تخیلات جنسی خود سازد. هامبرت پس از انتقال به چندین بیمارستان روانی سرانجام در یک شهر ناحیه نیوانگلند بنام رمزدیل ساکن می شود و در خانه زن بیوه ای با نام شارلوت هیز اقامت می کند، زیرا که شارلوت دختر دوازده ساله زیبایی بنام لولیتا دارد که هامبرت را به یاد آنابل می اندازد. هامبرت که از همان نگاه اول دلپاخته لولیتا شده است، اگر چه دائماً سعی در نزدیک شدن به لولیتا دارد ولیکن می تواند دست از پا خطا کند و ظن شارلوت را که ممکن است از پیشینه هامبرت به عنوان یک بچه باز سر در آورد، برانگیزد. لولیتا به اردوی تابستانی می رود و هامبرت با اکراه و تنها برای سوء استفاده از لولیتا با شارلوت هیز ازدواج می کند. او می خواهد لولیتا را به هر طریقی که شده در زندگی خود نگه دارد.

اصطلاح Nymphet یا پری و ش اصطلاحی است که نابوکف در زبان انگلیسی رایج ساخت و معنای آن دختری با سن بین نه تا چهارده سال است که از جذابیت بی نظیری برخوردار است، جذابیتی که دیگر دختران همسن و سال او به ندرت از آن برخوردارند. هامبرت معتقد است که مردی با اختلاف سنی زیاد، می تواند چنین پری و شی را تحت کنترل کامل خود در آورد. اگر چه هامبرت با زنان بالغ چندی در زندگی اش رابطه داشته است ولیکن همیشه از آن رابطه ها متنفر بوده است و به قول خودش به پری و شان تمایل داشته است. او حتی زمانی با یک دختر فاحشه کم سن و سال فرانسوی بنام مونیک رابطه برقرار می کند ولیکن وقتی آن دختر بزرگتر می شود، دیگر آن کیفیت را که هامبرت در پی آن است از دست می دهد و هامبرت در پی دختران دیگر، با او قطع رابطه می کند. هامبرت در پی چیزی ناممکن می گردد، او می خواهد رشد دختران کم سن و سالی را که به آنها

زمان «لولیتا» ی نابوکف هنوز پس از دهه ها که از نوشتن آن گذشته است، خواننده را شوکه و شگفتزده می کند. داستانی که ماجرای اصلی آن سوء استفاده جنسی از یک دختر دوازده ساله است، و در عین حال چنان پر احساس و گیرا نوشته شده است، که به داستانی عاشقانه می ماند. هر صفحه زمان با تنش آکنده است، تنشی میان حس گناه و تمایلات هوس آلود فردی که دچار عقده ها و مشکلات عمیق روانی است. هیچکس نمی تواند از رفتار شخصیت اصلی داستان، هامبرت، دفاع کند؛ او خود به تجاوز و قتل اعتراف می کند. هامبرت خود را یک موجود اهریمنی و منحرف می خواند ولی در عین حال می خواهد ما را متقاعد سازد که روحی حساس دارد که با عشقی عمیق شکنجه شده است. وی خود را ساکن جهانی می بیند که از جهان دیگران متفاوت است و عشق خود را به لولیتا، در اوج می بیند. هامبرت، به عنوان یک راوی نا معتبر، حتی داستان را به نحوی روایت می کند که گویی بخت با لولیتا یار بوده است که توسط این عشق تعالی پیدا کرده است و در زمان هایی به نظر می رسد که لولیتا دارد از هامبرت سوء استفاده می کند. هامبرت به تمامی ابزارهای روانی برای خودفریبی مجهز است و گاه خواننده را نیز در شیرینی این خودفریبی شریک می سازد.

زمان لولیتا با پیشگفتار دکتر جان ری آغاز می شود که می گوید هامبرت هامبرت مولف دستنویسته ای بنام «لولیتا»، درست قبل از محاکمه اش در ۱۶ نوامبر سال ۱۹۵۲ در زندان می میرد. زمان

شاهکار نابوکف

نظر دارد، متوقف نماید و طبعاً گذشت زمان و به بلوغ رسیدن این دختران، چنین چیزی را ناممکن می سازد.

پس از ازدواج با شارلوت، هامبرت ابتدا با ایده کشتن وی سر و کله می زند ولیکن به این نتیجه می رسد که توانایی قتل او را ندارد. از طرفی شارلوت دفترچه خاطرات هامبرت را پیدا می کند که پر از یادداشت های هامبرت درباره عشق به لولیتا و نفرت از شارلوت است و با کشف این مطلب، شارلوت خاتمه را ترک می گوید، اما تقریباً بلافاصله بعد از خروج از خانه در تصادف کشته می شود و هامبرت در برابر دیگران تظاهر می کند که او خود از این پس سرپرستی لولیتا را به عهده خواهد گرفت و او را در یک مدرسه خصوصی در نیویورک ثبت نام خواهد کرد. پس هامبرت برای تحویل گرفتن لولیتا به اردوی تابستانی می رود و ابتدا در برابر لولیتا تظاهر می کند که شارلوت در بیمارستان بستری است، اما سرانجام به مرگ وی اعتراف می کند و سپس در هتلی در میانه راه با لولیتا همبستر می شود. این در حالی است که به نظر می آید یک مرد غریبه دائماً در تعقیب آنهاست. همچنین هامبرت مدعی است که در اصل این لولیتا بوده است که او را فریفته است ولیکن از آنجا که هامبرت یک راوی نامعتبر است، کاملاً طبیعی به نظر می رسد که در این مورد برای کاستن بار گناه خود، دارد به دروغ متوسل می شود.

هامبرت و لولیتا به مدت یک سال در آمریکا سفر می کنند و هامبرت همچنان لولیتا را تهدید می کند که اگر به خواسته های جنسی او گردن نگذارد، او را به یتیم خانه خواهد سپرد. هامبرت سپس کاری در کالج بردزلی می گیرد و لولیتا را به مدرسه دخترانه آنجا می سپارد. علاقه لولیتا برای گشتن با پسران، رابطه او و هامبرت را دائماً با تنش روبرو می سازد ولیکن هامبرت که همواره به لولیتا مشکوک است، مواظب است که او با پسران دیگر رابطه برقرار نکند. سرانجام هامبرت اجازه می دهد که لولیتا در یک نمایش مدرسه شرکت نماید. در یک سفر هامبرت با لولیتا، به نظر می آید که اتومبیلی دائماً آنها را تعقیب می کند و معلوم می شود که لولیتا با مرد تعقیب کننده رابطه ای دارد. وقتی لولیتا بیمار می شود و هامبرت

برای مدت کوتاهی او را در مطب پزشک تنها می گذارد، مرد مرموز لولیتا را از آنجا می رباید.

در دو سال پس از آن، هامبرت دائماً در جستجوی لولیتاست ولیکن هیچ سرنخی از او بدست نمی آورد. سرانجام پس از دو سال، نامه ای از لولیتا به دست هامبرت می رسد، ظاهراً لولیتا اکنون متاهل و باردار است و به پول احتیاج دارد. هامبرت تصمیم به قتل شوهر لولیتا می گیرد ولیکن وقتی به دیدن لولیتا می رود، در می یابد که مرد مرموز در وقع کلرکویلتی، نمایشنامه نویسی است که لولیتا عاشق وی بوده است. او می خواسته است از لولیتا برای بازی در فیلم هایی با موضوع سوء استفاده جنسی از کودکان، استفاده نماید و وقتی لولیتا از شرکت در این کار امتناع می ورزد، کویلتی وی را به حال خود رها می کند. هامبرت از لولیتا می خواهد که به نزد او برود و با وی زندگی کند ولیکن از لولیتا جواب منفی می شنود.

در پایان زمان، هامبرت از محل سکونت کویلتی اطلاع پیدا می کند، به آن محل می رود و پس از صحبت با کویلتی و شلیک چندین گلوله به او، وی را از پای در می آورد. هامبرت را دستگیر می کنند و به زندان می اندازند و در همان زندان است که وی نوشتن خاطرات خود را به پایان می رساند و چنانچه در مقدمه زمان می آید، او بزودی در زندان می میرد و لولیتا نیز در کریسمس همان سال در هنگام تولد فرزند خود، جان می سپارد.

آیا شدت عشق هامبرت به لولیتا، می تواند توجیه گر گناه آلودگی عمل او باشد؟ لاقلاً این چیزی است که هامبرت سعی دارد با کلام شیوایش در دفاع از خود، خواننده را نسبت به آن قانع می سازد و زمانی که کلرکویلتی با نیت اهریمنانه اش، لولیتا را از چنگ هامبرت می رباید، سرانجام بهانه ای برای هامبرت پیدا می شود تا خود را شرافتمندتر از آنچه که هست نشان دهد و برای اثبات خلوص عشق خود نسبت به لولیتا، دست به قتل کویلتی بزند. کیست که پس از خواندن عبارات هامبرت درباره ژرفای عشق او به لولیتا، اندکی تامل نکنند و از خود نپرسند که آیا او واقعا به آنچه که می گوید ایمان دارد؟ هامبرت خواننده را ناچار می سازد تا به داستان از دیدگاه وی نگاه کند و با به وجود آوردن چنین امکانی، نابوکف به ما اخطار می دهد که توانایی ذهن یک انسان برای توجیه و تبرئه اعمال خویش، سلاحی بسیار پر قدرت است. هر چه ذهن فرد تیزتر باشد و زبانش گیراتر، باید سپهری قوی تر در برابر تمهیدات او به کار گیریم.

در خارج از متن داستان، قضاوت نابوکف درباره هامبرت کاملاً صریح و واضح است: «فردی ظاهر بین، خودخواه و قسی القلب که می تواند به لطافت طبع تظاهر نماید.» اما از خاطر نبریم که قصد نابوکف از روایت داستان «لولیتا» خلق حکایتی عبرت انگیز نیست.

رابطه دوستانه لولیتا با پسران همسن و سالش حسادت می ورزد، اگر چه لولیتا را تشویق می کند که دختران همسن و سال خود را به خانه بیاورد، دختران کم سن و سالی که هامبرت آنها را پری و شان می خواند و از نگاه کردن به آنها و در صورت امکان، سوء استفاده از آنها لذت می برد.

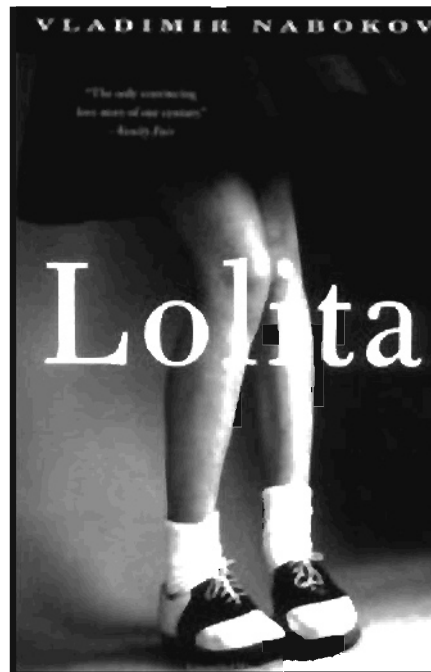
یکی از مهم ترین ویژگی های زمان «لولیتا» که هنوز آن را به عنوان یکی از شاهکارهای ادبیات قرن بیستم در یادها زنده نگه داشته است، زبان بسیار زیبا و زیرکانه آن است. زبانی که هامبرت

به کار می برد، افسون کننده است. نابوکف معتقد بود که همه داستان ها باید از جهت تأثیر جادویی خود به قصه های شاه پریان مانند باشند و قصه گو باید افسونگر باشد. برای مثال، وقتی نابوکف از قول راوی داستان، هامبرت، به توصیف زیبایی جسمی لولیتا در هنگام بازی تنیس می پردازد، تصویری فراموش نشدنی از افسونگری فیزیکی او را در برابر چشمان خواننده نقش می کند. در عین حال، رمز روش فریبکارانه هامبرت در منحرف ساختن خواننده از اعمال چندی آور خود، همانا زبان فریبنده ای است که به کار می برد. او می خواهد که خواننده چنان درگیر جادوی زبان شود که خلافکاری های او را از یاد ببرد. هامبرت همواره سعی دارد که همه چیز را محصول سرنوشت بداند و بخت

خوش را عامل اصلی در رسیدن به خواسته هایش معرفی نماید. طبعاً این هم نمونه ای دیگر از عدم پذیرش مسئولیت اعمال است، زیرا که اگر سرنوشت، همه چیز را از پیش تعیین کرده باشد، دیگر هامبرت مسئول اعمال خود نیست. وی با اغراق در جلوه دادن رنج و دردی که در از دست دادن لولیتا متحمل شده است، می خواهد هیأت منصفه را متقاعد نماید که وی را برای قتل مجازات نمایند، زیرا که او به اندازه کافی از دست سرنوشت مجازات کشیده است.

زمانی نابوکف فرمول پوشکین برای زندگی انسان را در سه نکته خلاصه کرده بود، غیر قابل بازگشت بودن گذشته، سیری ناپذیری در زمان حال، و غیر قابل پیش بینی بودن آینده. چنین فرمولی را شاید بتوان درباره زمان «لولیتا» نیز به کار بست. هامبرت زندگی اش را براساس عشق خود در دوران نوجوانی به آنابل تعریف می کند. او هنوز عشق خود به آنابل را فراموش نکرده است و گویی

نابوکف هدف ادبیات را ارائه پند و اندرز نمی دانست و معیار های زیبا شناختی ویژه خود را داشت. پس در قضاوت درباره «لولیتا» نباید شتاب به خرج داد. هامبرت معجزه تخیل نابوکف است و با وجود همه تفاوتی که میان هامبرت و نویسنده داستان موجود است، نابوکف از او یک حیوان نمی سازد و حتی به او اجازه می دهد که به دفاع از خود برخیزد و نکات مثبت شخصیت خود را با زبان خویش بیان نماید ولیکن این به معنای آن نیست که نابوکف دارد به تأیید نقطه نظر هامبرت می پردازد. هامبرت را باید براساس اعمال او



شناخت. تمامی اطرافیان وی در مرحله ای نیش زهرآگین او را تحمل کرده اند. او تقریباً ارزشی برای زندگی دیگران قائل نیست. او با والریا تنها از آن روزدواج می کند که سوپاپ اطمینانی برای تمایلات جنسی خود داشته باشد و اگرچه از والریا متنفر است، وقتی که وی تصمیم به ترک رابطه می گیرد، هامبرت می خواهد به هر طریق ممکن به او ضربه بزند. بار دیگر هامبرت با شارلوت هیز ازدواج می کند تنها به این خاطر که به لولیتا دست پیدا کند. در محاسبات او همواره عنصری شیطان صفتانه وجود دارد. او حتی تصمیم می گیرد که شارلوت هیز را حامله سازد تا بلکه در زمان وضع حمل وی و اقامتش در بیمارستان، بتواند زمانی را با لولیتا تنها بماند و به اهداف خود دست پیدا کند.

اعمال هامبرت که با جزئیات در زمان شرح داده می شود، همگی نشان دهنده آن است که وی از لحاظ اخلاقی آدمی فرومایه است. اما یکی از دستاوردهای نابوکف در این زمان آن است که اجازه می دهد هامبرت همچنان به فریب دادن خوانندگان بپردازد تا در ذهن خود با وی همدستی کنند و سپس دست خواننده را به خاطر همدستی بی صدا با هامبرت رو می کند. هامبرت به لولیتا قرص های خواب آور می دهد تا در زمان بیهوشی بتواند کاملاً به او دسترسی داشته باشد. به مدت دو سال، هامبرت، لولیتا را همچون والریا و شارلوت بازیچه دست خود می کند. او از سادگی یک دختر بیجه و ترس او از رفتن به مدرسه فرم و نیز احتیاج او برای ضروریات اولیه زندگی استفاده می کند تا با او رابطه جنسی داشته باشد و او را به اندازه کافی راضی نگاه می دارد تا این سوء استفاده جنسی ادامه پیدا کند. او حتی برای آنکه لولیتا را به داشتن رابطه جنسی ترغیب نماید، قول هایی به او می دهد که بعداً زیر آنها می زند. در این اثنا، وی به هر گونه

که تنها انگیزه زندگی وی تکرار آن عشق از دست رفته است. پس از ۲۴ سال او اکنون سعی دارد که لولیتا را به عنوان تجسم عینی آنابل در زمان حال ترسیم نماید، در حالی که احساس می کند هیچ چیز جای آن عشق را نخواهد گرفت. او می توانست تمامی احساسات و افکار خود را برای آنابل بازگو نماید در حالی که با لولیتا چنین نیست و اصولاً تفاوت سن آنها، چنین امری را امکان ناپذیر می سازد، دسترسی هامبرت تنها به جسم لولیتاست و نه به روح و روان او. گذشته، از دست هامبرت گریخته است و غیر قابل بازگشت می نماید. بی قراری لولیتا برای آزادی و رفت و آمد با بچه های همسن و سال خود، نهایتاً تنش میان هامبرت و لولیتا را به مرحله غیر قابل تحملی می رساند. زمانی که لولیتا پیشنهاد می کند تا دوباره با هامبرت به سفر بروند، هامبرت از خوشی در پوست نمی گنجد، زیرا که تصور می کند بهشت گم شده نخستین سال رابطه خود با لولیتا را دوباره

باز خواهد یافت، غافل از اینکه این بار لولیتا همراه با کویلیتی نقشه ای را تدارک دیده اند که منجر به فرار لولیتا می شود. کویلیتی با اتومبیل خود تمام راه را تا غرب آمریکا به تعقیب آنها می پردازد و بار دیگر ثابت می شود که بازگشت به گذشته امری ناممکن است.

سیری ناپذیری در زمان حال با سیری ناپذیری اشتباهی جنسی هامبرت تجلی پیدا می کند. او حتی زمانی که به لولیتا دست پیدا می کند، هنوز راضی نیست و آرزو می کند که کاش می توانست لولیتا را چون لباسی پشت و رو کند و حتی

شش، جگر و کلیه های او را غرق بوسه کند و از آن خود سازد. زمانی که لولیتا ناپدید می شود، هامبرت باز نمی تواند از پای بنشیند، او باید مردی را که لولیتا را دزدیده است، پیدا کند و به شنیع ترین وجهی به قتل برساند. بدون دیدن مرگ کویلیتی، وی نمی تواند آرام و قرار پیدا کند.

در سراسر زمان، اغلب نقشه های هامبرت برای آینده با اتفاقی غیر مترقبه نقش بر آب می شوند. هامبرت گمان می کند که می تواند به میل خود سرنوشت دیگران را تغییر دهد، بدون توجه به اینکه دیگران هم نقشه های خود را برای آینده دارند که اغلب در تضاد و تلافی با نقشه های وی هستند. هامبرت بدون عشق با شارلوت هیز ازدواج می کند، با این خیال که می تواند لولیتا را تصاحب نماید. اما شارلوت که می خواهد دور از چشم دخترش لولیتا، به راحتی با همسر جدید خود زندگی کند، خیال دارد که لولیتا را از محل زندگی اش دور نگه دارد و او را به اردوگاه تابستانی می فرستد. شارلوت همچنین قصد دارد که بعد از اردوی تابستانی،

لولیتا را به مدرسه ای خصوصی بفرستد و بدین ترتیب هامبرت تمام نقشه های خود را نقش بر آب می بیند و احساس می کند که خود را در دام ازدواجی ناخواسته گرفتار ساخته است. واکنش نخست هامبرت آن است که شارلوت هیز را به قتل برساند و خود را از این مهلکه خلاص کند. اما زمانی که هامبرت تصمیم به غرق کردن شارلوت در هنگام شنا در دریاچه می گیرد، به این نتیجه می رسد که توانایی این کار را ندارد. وی بعداً می فهمد که بخت با او یار بوده است که شارلوت را در آب غرق نکرده است، زیرا که چشم هایی در ساحل او را می پاییده اند و قتل شارلوت می توانسته است به قیمت آزادی او تمام شود. پس از آن، در زمانی که هامبرت کاملاً از امکان دست یافتن به لولیتا ناامید شده است، مرگ تصادفی شارلوت رخ می دهد. انگار که سرنوشت می خواهد لولیتا را به آغوش هامبرت بیندازد.

الگوی نقش بر آب شدن نقشه های هامبرت و چرخش های غیر منتظره در طول داستان، همچنان ادامه پیدا می کند. زمانی که هامبرت سعی دارد با استفاده از داروی خواب آور، لولیتا را بی هوش کند تا به او دست بیاید، نقشه وی عملی نمی شود ولیکن در عوض لولیتا هم نقشه های خود را دارد و اوست که هامبرت را دعوت به همبستر شدن با خود می کند و هامبرت سر از پا نشناخته، این دعوت را می پذیرد. زمانی که هامبرت گمان می کند به لولیتا دست یافته است، رقیبی دیگر در انتظار اوست که همه جا وی و لولیتا را دنبال می کند و در نهایت لولیتا را از

نابوکوف حتی تصور هم نمی کرد که پس از چاب «لولیتا» در آمریکا، چنان شهرت و ثروتی نصیب او خواهد شد که خواهد توانست کنترل را بی تکرانی مالی ترک کند.

چنگ وی در می آورد. نقشه ای که لولیتا برای آینده خود کشیده است، کاملاً با آنچه که هامبرت برای او می خواهد، متناقض است. تا اواخر داستان، هامبرت هنوز نمی داند که شوهر لولیتا در واقع همان کلر کویلیتی است، مردی که او نیز همچون هامبرت به دختران کم سن و سال تمایل دارد. تنها تفاوت در آن است که لولیتا عاشق کویلیتی است، در حالی که هیچگاه به عشق هامبرت پاسخ نمی دهد و سرچشمه خشم هامبرت در همین نکته است. هامبرت و کویلیتی هر دو دست به عملی مشابه می زنند، سوء استفاده جنسی از یک دختر کم سن و سال. پس از آنچه هامبرت با لولیتا می کند، دیگر نمی توان خشم او را نسبت به کویلیتی، به دلایل اخلاقی دانست. هامبرت خواهان کنترل کامل بر روح و جسم لولیتاست و از هر چه که چنین امکانی را از او گرفته است، متنفر و بیزار است. در تمامی این سال های دوری از لولیتا، او فقط به انتقام می اندیشد و در مورد قتل فرد مورد نظر خود، به همان اندازه هوس های جنسی اش، عقده ای است، عقده ای که او را کاملاً کور کرده است.



«لولیتا» در آمریکا، چنان شهرت و ثروتی نصیب او خواهد شد که خواهد توانست کرنل را بی نگرانی مالی ترک کند و زمانی به دعوت استنلی کوپریک، برای نوشتن سناریوی فیلم لولیتا پایش به هالیوود باز خواهد شد.

در سال ۱۹۶۲، فیلم لولیتا با کارگردانی استنلی کوپریک ساخته شد. این فیلم با بازیگری جیمز میسون در نقش هامبرت هامبرت، سولاین در نقش لولیتا و شلی وینترز در نقش شارلوت هیز به نمایش درآمد. به دلیل محدودیت های آن زمان، سناریوی این فیلم که توسط خود نابوکف نوشته شده بود، تغییراتی یافت و صحنه های با مضامین جنسی آن، بسیار کاهش یافت و بسیاری از نکات به تخیل بینندگان واگذار شد. بعدها کوپریک گفت که اگر تشخیص می داد مقررات ممیزی برای چنین فیلمی چنین محدودیت زاست، احتمالاً هرگز آن فیلم را نساخته بود. در نمایش سینمایی «لولیتا» داستان با رویارویی کلر کویبلیتی - که نقش او را در این فیلم پیتر سرلز بازی می کند - و هامبرت هامبرت آغاز می شود. کویبلیتی که دارد در حالت مستی قطعه پولونز شوپن را می نوازد، توسط هامبرت مورد شلیک گلوله قرار می گیرد. پس از آن موضوع داستان به چهار سال قبل باز می گردد که هامبرت تابستان خود را قبل از شروع تدریس در کالج بردزلی در شهر رمزدیل آغاز می نماید. ادامه سناریو با تغییراتی اندک، کمابیش مطابق خط داستان زمان نابوکف است. تغییرات عمده، اغلب به رابطه هامبرت و لولیتا مربوط می شود که در فیلم، ماهیت این رابطه بیشتر به تخیل بیننده واگذار شده است و سن لولیتا در فیلم از دوازده سال به چهارده سال افزایش یافته است. همچنین در سناریوی فیلم که ظاهراً استنلی کوپریک در آن تغییرات بسیاری داد، نقش کلر کویبلیتی (پیتر سرلز) بسیار پر رنگ تر شده است و در طول فیلم، وی چند بار ظاهر می شود در حالی که در نسخه داستانی، کویبلیتی تنها در اواخر

در دوره ای که نابوکف داشت در آمریکا به دنبال ناشری برای چاپ زمان لولیتا می گشت، برای کسب در آمدی از راه نوشتن، تصمیم به نگارش و نشر زمان «پنین» گرفت. «پنین» یکی از سرگرم کننده ترین و در عین حال تکان دهنده ترین زمان هایی بود که نابوکف درباره سرنوشت یک مهاجر روس در آمریکا نوشت. مشکل پنین که در کالجی آمریکایی به تدریس زبان روسی مشغول است، مشکل تطابق با یک سرزمین جدید است. رفتار نامتداول، ظاهر جسمی نه چندان جذاب و زبان انگلیسی خنده آور او، وضعیتی مضحک برای او ایجاد می کند. اما این زمان خیلی زود این نکته را مطرح می سازد که چگونه در جهانی که آکنده از درد است، ما به خود اجازه آن را می دهیم که به سیه روزی فرد دیگری بخنسیم و او را به مسخره بگیریم. از همان فصل اول کتاب که در آن پنین دارد با قطار عوضی از کالج ویندل به پیشواز یک سخنران مهمان می رود، بی آنکه به اشتباه خود واقف باشد، زمینه برای خندیدن خواننده فراهم می شود. پنین با ظاهر مضحک و عینک مسخره اش همواره با تمامی اشیاء دور و بر خود از جمله ساعت شماطه دار، عینک و حتی زیب لباسی مشکل دارد. او همواره در تلاش برای اجتناب از اشتباهاتی است که دائماً آنها را مرتکب می شود.

در دورانی که هنوز امکان چاپ «لولیتا» در آمریکا فراهم نشده بود، چاپ فصل های مختلف زمان «پنین» در نشریه نیویورکر، در آمدی فوری برای نابوکف به همراه داشت و استقبال خوانندگان نیویورکر از «پنین» بسیار گرم بود. زمانی که شخصیت اصلی زمان «پنین» در انتهای آن زمان، دارد کالج ویندل را ترک می کند، نابوکف که راوی داستان است، به آن کالج وارد می شود تا کرسی جدیدی را اشغال نماید. در واقع در اوایل دهه پنجاه، نابوکف به عنوان نویسنده نشریه معتبر نیویورکر و نیز استاد دانشگاه کرنل، چهره ای موفق محسوب می شد. اما او حتی تصور هم نمی کرد که پس از چاپ

زمان حضور با اهمیتی پیدا می کند. ادوارد البی، نمایشنامه نویس معروف آمریکایی، در برداشت صحنه ای خود از زمان لولیتا بیشتر از اجرای سینمایی آن پیروی کرده است. فیلم لولیتا ساخته استنلی کوپریک نامزد دریافت جوایز سینمایی متعددی گردید.

در سال ۱۹۹۷، دومین برداشت سینمایی از زمان لولیتا توسط ادرین لاین کارگردانی شد که در آن جرمی آیرنز در نقش هامبرت و دامینیک سوین در نقش لولیتا ظاهر می شوند. اگر چه این فیلم، به لحن بی پروای اصل زمان نزدیک تر بود و با تحسین برخی از منتقدان فیلم روبرو شد ولیکن در برابر ساخته استنلی کوپریک مجال چندانی برای خودنمایی نیافت و در بین تماشاچیان نیز طرفدار چندانی پیدا نکرد.

منابع:

- 1- Maddox, Lucy. Nabokov's Novels in English. Athens: University of Georgia Press, 1983.
- 2- Shroyer, Maxim D. The World of Nabokov's Stories. Austin, TX: University of Texas Press, 1999.

فهرست نام ها به ترتیب ظاهر شدن در

متن:

- ۱- Lolita ۲- Humbert ۳- John Ray, Jr ۴- Annabel Leigh ۵- Ramsdale ۶- Charlotte Haze ۷- Monique ۸- Beardley ۹- Clare Quilty ۱۰- Valeria ۱۱- Pnin ۱۲- Waindell College ۱۳- Stanley Kubrick ۱۴- James Mason ۱۵- Sue Lyon ۱۶- Shelley Winters ۱۷- Peter Sellers ۱۸- Edward Albee ۱۹- Adrian Lyon ۲۰- Jeremy Irons ۲۱- Dominique Swain